

بنیاد فرهنگی کهزاد

کتاب "افغانستان قبل از اسلام" اثر علامه استاد احمد علی کهزاد تا حال به نشر نرسیده بود و اینک بنیاد فرهنگی کهزاد آنرا جهت استفاده علاقه مندان ارجمند قرار میدهد. اینبار فصل چهارم تقدیم میگردد که عبارت از فتوحات اسکندر میباشد که به علت انتقام گیری از امپراطوری هخامنشی داخل آسیا میشود.

امید است مورد علاقه خوانندگان عزیز قرار گیرد.

داکتر فریار کهزاد
بنیاد فرهنگی کهزاد
پژوهشگاه تاریخ و باستان شناسی

بنياد فرهنگي كهزاد

افغانستان قبل از اسلام

احمد علي كهزاد

افغانستان قبل از اسلام

احمد علی کهزاد

این اولین تاریخ دوره باستانی افغانستان است که در بهار سال 1315 در محبس، مخفی از نظر مامورین مؤظف در کاغذ پوری نوشتم و بعد از انقضای مؤعد حبس آنرا پاک نویس نمودم.

احمد علی کهزاد

یادداشت:

احمد علی کهزاد به مجردیکه از ماموریت در سفارت افغانستان در روما در سال 1314 اجباراً به وطن برمیگشت از سرحد افغانستان – ایران بازداشت شده و با زنجیر و زولانه به توقیف خانه کابل آورده شد و برای مدت نه ماه بدون هیچ نوع اتهام و بدون هیچ نوع پروسه حقوقی در آنجا سپری نمود و دلیل این بازداشت و حبس هرگز برایش توضیح نشد و هم اگر بیگناه بود هیچ نوع غرامتی برایش داده نشد. این زمانی بود که محمد ظاهرشاه پادشاه افغانستان بود.

افغانستان قبل از اسلام

مقدمه:

این کتاب که به اسم «افغانستان قبل از اسلام» تحریر و تالیف شده و به سیزده فصل منقسم گردیده، وقایع بارزی را که در مورد تاریخ باستانی کشور عزیز از اعصار قبل از اسلام سراغ داشتیم، حتی الامکان بصورت مسلسل نشان میدهد.

واضح است که این کتاب با این حجم کوچک و صفحات محدود بهیچ صورت افتخارات تاریخی کشور کهن سال کوهستانی ما را که دره های سرسبز و جلگه های خوش آب و هوای آن مدنیت های متعددی را کهنه نموده چنانکه شاید، معرفی کرده نمیتواند.

سرزمینی که چند هزار سال قبل شهرهای آبادان و نقاط مدنی آن به اسم «فو-هو-لو»، «فان یان»، «هیلو»، «کاپیسا»، «نگاراهارا»، «لمپاکا»، «هری»، «اراکوزی» و غیره وجود داشت و هر کدام فی حد ذاته کانون مدنیت مخصوصی بوده امکان ندارد که تمام دوره درخشان حیات چندین هزار ساله آنها به صفحات کوچک کتاب 250 صفحه یی تمام شود.

مستر «ولسن» مینویسد: «اگر یک سلسله تاریخ مکمل افغانستان در دست میبود، دیده میشد که حوادث این سرزمین پرشور از تاریخ تمام کره زمین بزرگتر میشد.» ممکن مستشرق شهیر در این گفته خود کمی مبالغه نموده باشد ولی اهمیت مقام تاریخی افغانستان را بخوبی ادا میکند. بلی مملکتی که پیشرفته ترین اولاد بشر در آنجا پیدایش و نشو و نمو یافته باشد، سرزمینی که از مدنیت قبل از آریائی گرفته تا عصر ویدی، اوستائی، یونانی، بودائی یکی را بعد دیگری کهنه نموده باشد، جا دارد که تاریخ عظمتش با گزارشات تمام دنیا همسری کند.

مدنیت قبل از آریائی که در سرحدات شرقی مملکت در حوزه اندوس شواهد آن رونما شده و فعلاً هیئت حفریات فرانسه در سرحدات غربی در سیستان و چخانسور معاصر آنرا تجسس میکنند، در 5000 سال قبل این خطه را روشن ساخته بود.

مدنیت عصر «ودیک» از سال 2000 ق.م. تا حوالی سال 1000 ق.م. هزار سال در کوهسار وطن مصروف شعشعه پاشی بود. تمدن اوستائی باختری صفحه افتخار دیگری است که هزار سال دیگر از کانون باختری خاک خود و بیگانه را منور ساخت. مدنیت بودائی که از قرن 3 ق.م. الی اوایل قرن 9 ب.م. بیش از هزار سال دوام داشت، فصل افتخار دیگر است که آثار نقاشی، معماری و هیکل تراشی آن هنوز اسباب حیرت کل جهان است.

پس این ادوار مدنی که فقط به گرفتن اسم آنها اکتفا نمودیم، هر کدام به ذات خود موضوع های مستقل و دوره های بزرگی است که معرفی آنها جلدهای ضخیم میخواهد و هر کدام فی حد ذاته انقلابات بزرگ در آئین، زبان، طرز زندگانی و معیشت اهالی این سرزمین و ممالک همجوار تولید نموده است.

پس خوانندگان محترم از روی چند سطر مختصر فوق ملاحظه میفرمایند که موضوع اساسی این کتاب که روزی بکمک تدقیق فرزندان این خاک تکمیل خواهد شد، به اندازه ئی وسیع است که قلم ناتوان ما و صفحات محدود این کتاب طوریکه شاید حق آنرا ادا کرده نمیتواند، ولی چون مدققین فاضل و محترم ما از روز تأسیس انجمن ادبی کابل در موضوع های مختلف تاریخ باستانی کشور عزیز مقالات خیلی مفید و جامع نوشته اند که هر کدام در موقع خود حایز اهمیت زیاد است، غامضات آنرا روشن خواهد ساخت. بنده به تعقیب ایشان محض بواسطه اینکه چند سال با هیئت حفريات فرانسه عملاً کار نموده ام با عدم اهلیتی که در خود احساس مینمایم از مدتی آرزو داشتم که در ین افتخارات باایشان شریک گردم. اینک به همین مطلب و برای اینکه وظیفه ملی خود را ادا کرده باشم تا جائی که مأخذ بدست رسید و معلومات ناقص خودم کمک کرد، این کتاب را تحریر نمودم.

این کتاب مشتمل بر 13 فصل است. فصل اول در اطراف مبدأ نژاد آریائی و سایر مسایل متعلقه آن: مهاجرت، زبان، آئین، زندگانی اجتماعی و غیره نگاشته شده است. بعقیده بنده منبعت هر چه کتابی که راجع به تاریخ قبل از اسلام افغانستان نوشته شود، تمهید آن عموماً بهمین مسئله شروع خواهد شد. ناگفته نماند که در مورد وقایع قبل از اسلام افغانستان، قبل از عصر آریائی چیزهای زیاد گفتنی داریم چنانچه دور نرفته مدنیت عصر قبل از آریائی کشور ما در اثر شواهد آثار حوزه اندوس ظاهر و هویدا شده است. از ین پیشتر در موضوع وقایع اعصار قبل التاریخ، وضعیت طبقات الارضی مملکت هم زمینه گفتگو و تحریر باقی است ولی چون این مباحث عموماً موضوعات علیحده بوده و اظهار نظریه در اطراف آن یک سلسله مطالعات مخصوصه میخواهد که هنوز پوره عملی نشده عجالاً در ین کتاب از ذکر آنها صرف نظر نمودیم و فصل اول کتاب خود را به مسائل نژاد آریائی اختصاص دادیم.

فصل دوم راجع به آریائی های باختری و مدنیت عصر اوستا بعقیده من حتماً باید باشد و هرچه معلوماتی که نسبت به انبساط موضوع آن بدست آید در آن گنجانیده شود.

فصل سوم که افغانستان عصر هخامنشی را نشان میدهد هم بی مورد نیست و چون در هر کتاب وضاحت و ترتیب موضوع اهمیت زیاد دارد. اگر افغانستان عصر هخامنشی را ضمیمه کدام فصل دیگر نمائیم مطلب پیچیده خواهد شد.

فصل چهارم، فتوحات اسکندر، فصلی است طبیعی که در آن کسی گفتگویی ندارد.

فصل پنجم، سلطنت خاندان «موریا» ظاهراً بی اساس و چیز تازه معلوم میشود زیرا بعد از فتوحات اسکندر باید از تجزیه شدن امپراتوری یونانی و سلطنت مستقل یونانو باختری سخن بمیان می آمد ولی بعقیده بنده گنجائیدن این فصل میان فصل چهار و شش از نقطه نظر شیوع دیانت بودائی که با شاهان این خانواده عملی میشود، خیلی مناسبت دارد و بجای خود برابر آمده است زیرا ذکر آن پس از فصل تجزیه شده امپراتوری اسکندر بی مورد است.

در فصل شش ذکر مختصر تجزیه شدن امپراطوری اسکندر تمهید و موضوع اساسی آن ذکر سلطنت مستقل یونانو- باختری است. به تعقیب این فصل اگر برای یونانیان احفاد سلاطین باختر که در پنجاب سلطنت علیحده تشکیل داده اند کدام فصل مخصوصی هم باز شود جا دارد ولی ما این موضوع را هم جز و متمم فصل شش ساختیم.

چون قرار نظریه عموم مستشرقین سلطنت یونانیان باختر بواسطه تهاجمات قبایل چادر نشین «سیت» خراب شده، میشود که متهاجمین «اسکائی» و «یوچی» را تنها به اسم «سیت ها» در یک فصل هم بیان نمائیم ولی چون به نظر مدققین این دو قوم علیحده میباشند و یکی بعد دیگری در افغانستان ریخته اند و تاریخ این وقت مملکت هم با اسمای یونانی ها، پارت ها، پهلواها، اسکائی ها، یوچی ها مغشوش و نسبتاً تاریک است، بهتر آنست که در دو فصل علیحده بیان شود. چنانچه ما «اسکائی ها» را در فصل هفت و «یوچی ها» را در فصل نهم جا داده ایم. اینجا باز سوالی در خاطر ها خواهد گذشت که چرا این دو قوم متهاجم که یکی بعد دیگری آمده اند پشت هم در دو فصل ذکر نشدند. اگرچه ما در این کتاب تنها یک فصل، هشت، (پارت ها) را میان اسکائی و یوچی قرار داده ایم، در حقیقت اگر دو سه فصل در میان گنجائیده شود، جا دارد زیرا پس از اینکه اسکائی ها صفحات شمال هندوکش را متصرف میشوند، برای یونانیان جنوب هندوکش میتوان فصل جداگانه ئی باز کرد. همچنین پارت ها که در یک فصل، در فصل هشت ذکر شان را نموده ایم در دو فصل علیحده بخوبی تقسیم میشوند. یکی پارت هائیکه در ایران و خراسان سلطنت نموده اند و دیگر پهلوا، سلاطین پارتی نژادی که در سیستان و قندهار سلطنت مستقلی بمیان آورده اند.

در فصل هشت از پارت های ایران به این جهت مختصراً ذکر نمودیم که اولاً مؤسس آن سلسله «ارساسس» یکنفر بلخی است. ثانیاً در هرات و حاشیه های سرحدات غربی مملکت ما پیشرفت ها نموده اند. ثالثاً یک دسته محاربات با اسکائی ها بعمل آورده اند. رابعاً ذکر پارت ها یا پهلوا های سیستان بدون آنها بخوبی فهمیده نمیشود.

فصل نهم، «کوشانی ها» در جای خود بی مناسبت نیست. تشریح صنعت زیبای «گریکو بودیک» که از افتخارات هنری وطن ما است در خور یک فصل مخصوص است. اگرچه ظاهراً چنین مینماید که تذکر از آن باید پیشتر بعمل می‌آمد ولی چون منتهای ترقی آن در عصر کوشانی است جائی که در ترتیب این کتاب به آن داده ایم صحیح و درست است.

بعد از شرح چگونگی هنر «گریکو بودیک» برای «هن ها» که درست یکنیم صد سال بر افغانستان تهاجمات نموده و در امحای بقایای این صنعت خود داری نمیکنند، فصل یازده را تخصیص داده ایم.

چون متعاقباً ترک ها و ساسانی ها متحداً «هن» ها را مضمحل میسازند و سرزمین افغانستان امروزی بدست شاهزادگان ترکی می افتد، فصل دوازده را بنام ترک ها و شاهزادگان ایشان باز نمودیم.

چون بعد از اضلال هن ها بدست ترک ها و ساسانی ها، اولاده شاهزادگان کوشانی از قلل جبال چترال و گلگت مجدداً پایان شده از کابل و گندهارا تا اواخر قرن 9 و عصر ورود عساکر اسلام سلطنت مینمایند، فصل سیزدهم را به چگونگی حال ایشان اختصاص داده ایم.

اگرچه در فرصتیکه عساکر فاتح اعراب رسیده و با آخرین شاهان سلسله دوم کوشان، «رتبیل ها» در حوالی غرب کابل مصروف پیکار میباشند، خانواده جدیدی هم که اصلاً برهنی مذهب بودند در کابلستان و گندهارا به سلطنت رسیده اند. در اینجا از آنها ذکری نرفته است.

در خاتمه راجع به ماهیت این کتاب باید شرحی مختصری داده بگویم که این اثر ناچیز و نظیر آن هر چه در آتی بمیان آید حکم خوشه هائی را دارد که دهقان جمع نموده تا خرمنی تشکیل دهد و یا بعبارت دیگر به جمع آوری موادی میماند که از آن در آتی عمارتی آباد شود. یعنی بالذات خود این اثر نه تنها ناقص بلکه یک تکه نقص است و اگر ممکن تا 50 سال دیگر همه مدققین ما در بین موضوع تجسس کنند، تدقیق نمایند، بنگارند باز هم ممکن تکمیل نشود و کتابی که بصورت کامل و حقیقت ترجمان افتخارات تاریخ باستانی ما شده بتواند، بمیان نیاید ولی تا مادتهاً یک چیز بمیان نیاید اصلاح و تکمیل آن امکان ندارد. محض برای اینکه زمینه تنقید و اصلاح فراهم شده باشد جرئت نموده این اوراق پریشان را بدسترس خوانندگان عزیز میگذارم هر چه نقایس و معایبی ببینند لطفاً بهر اسم و رسمی که میخواهند، خواه بعنوان تنقید و اصلاح و خواه بصورت اخطار و اطلاع به مطبوعات وطنی و یا برای خودم بنویسند خیلی ممنون خواهم شد زیرا یکی از بهترین راه هائیکه برای تکمیل این موضوع موثر افتد، همین است.

احمد علی کهزاد

10 میزان 1315

فهرست مضامین و محتویات

فصل اول – آریا ورته یا مهد پرورش آریائی ها

مهد پرورش آریائی ها
زندگانی مشترک قبایل آریائی در باختر
شروع مهاجرت ها
شاخه ودیک یا شاخه شرقی
جنگ هفت ملک و قبیله پکت ها
حیات قبیلوی و خانوادگی
زبان
آئین

فصل دوم – آریائی ها باختر

قبایل شاخه غربی
زوراستر
اوستا
آئین زردشتی
زبان باختری یا زند

فصل سوم – هخامنشی ها

قبیله هخامنش
امادی ها
چگونگی انتقال حکومت از امادی ها به هخامنش ها
سیروس
کمبوجیا
باردیا
گاماتا
داریوش کبیر
خشایار شاه
ارتاگزر سس اول
داریوش دوم
ارتاگزر سس دوم و سوم
داریوش دوم
طرز حکومت در دوره هخامنشی ها و موجب دوام آن
خاک افغانستان امروزی در دوره هخامنش ها
مذهب

فصل چهارم - فتوحات اسکند

علت شروع محاربات
پیشرفت های قشون یونانی
مقاومت ولایات شرقی
بسوس یا دارای چهارم و ولایت باختر
صفحات جنوب شرقی هندوکش
امبهی - پوروس راجاهای هند و اسکندر

فصل پنجم - سلطنت موری

چگونگی کیفیت رسیدن خاندان موری به سلطنت
چندا گوپتا
بندوسارا
آشوکا
دیانت بودائی
محفل مذهبی
اعزام مبلغین به افغانستان
زبان خروشتی و برهمنی

فصل ششم - تجزیه امپراتوری یونانی

کشمکش بین جنرال های اسکند
سلطنت یونانیان باختر
دیودوتس اول و دوم
تغییر خانواده سلطنتی
ایوتیدم
دمتریوس
ایوکر تیدس
ظهور اسکائی ها و بحران امپراتوری باختر
سلطنت یونانی جنوب هندوکش
هیلیوکلس
انتی ماکوس
آگالوکلس
پانتالون
بقیه اولاده ایوکر تیدس تا هرمایوس
سلطنت احفاد ایوتیدم سلطان باختر در پنجاب

فصل هفتم - قبایل ساک یا اسکائی ها

اصلیت قبایل اسکائی
انتشار آنها به باختر
مقابله آنها با پارت ها

هرایوس
موسس
ازسس

فصل هشتم – پارت ها و سلاطین پارتی

پارتین کجا و مؤسس خانواده سلطنتی پارتی کیست؟
ارساس اول و دوم
تری داتس
فریپیتس
فرهاتس اول
مترداتس یا مهرداد اول
سلطنت مستقل پارتی در سیستان و قندهار یا سلطنت پهلوا
ونونس
گندوفارس
اورتاگنس
پاکورس

فصل نهم – کوشانی ها

کوشانی ها یا یوچی ها کی بودند و از کجا آمده اند
منابع چینی و یونانی نسبت به ایشان چه میگویند
خانواده شاهی کوشان
کزولو یا کجولو کدفیزس (کدفیزس کوشانی، هرمایوس یونانی،
گندوفارس پهلوا)
ویما کدفیزس
سوتر مگاس
کنیشکا
کنیشکا و دیانت بودائی
واسیشکا
کنیشکای دوم
هویشکا
واسوشکا
واسودوا
زبان سیتی یا تخاری

فصل دهم – صنعت گریکو بودیک (یونانو بودائی)

عوامل به میان آمدن این هنر و صنعت
تعریف لفظی و تاریخی ابتکار صنعت گریکو بودیک
عصر ترقی و انحطاط آن با اختصاصات هر دوره
مکاتب صنعتی و هنری هده و سائر نقاط گندهارا
مقایسه آثار هده (گندهارای غربی) با آثار هندی (گندهارای شرقی)

مقایسه آثار هده با شهکارهای یونانیان
بربرها و جنگجویان
کابل بودائی
پایتاوه
بگرام
بامیان
دختر نوشیروان

فصل یازدهم – هن ها

هن ها کی بودند و از کجا آمدند؟
مقابله هن ها با کوشانی ها
هن ها و خرابی آثار معابد بودائی
تورامان و می هی راکولا
اتحاد ترک و ساسانی در بر انداختن هفتالییت

فصل دوازدهم – ترک ها

اصلیت ترک ها و امپراطوری های شان در آسیا
اتحاد و مخالفت شان با ساسانی ها
ترک ها قرار چشم دید زایر چینی هوان تسنگ
شهزادگان ترکی نژاد قندوز و کاپیسا
عظمت و اقتدار شهزاد اخیرالذکر
بلخ
بامیان
کوهدامن
هده

و غیره نقاط در زمان ورود زائر چینی یعنی سال های 630 – 631 م.

فصل سیزدهم – کزکی ها

کزکی ها یا کزکو و وازیو اولاده کوشانی ها
کثرت مسکوکات ایشان در افغانستان و پنجاب
دین برهمنی
پرستش شیوا

فصل چهارم

فتوحات اسکندر

در نیمه اول قرن چهارم ق.م. واقعه فوق العاده ئی در شرق قریب بمیان میاید که در اثر آن ارکان امپراطوری وسیع هخامنشی از هم پاشیده و یونانیان برای مدت بیش از سه قرن (از 330 ق.م. تا شروع عهد مسیحی) در فلات بزرگ ایران مستولی میشوند. این واقعه بزرگ عبارت از لشکرکشی هائی است که قوماندان جوان یونانی، اسکندر، بعمل میآرد و یگانه علت آن مفکوره انتقام گیری از دولت هخامنشی است.

آمدن اسکندر و قشون یونانی در شرق و مخصوصاً استقرار سه صد ساله آنها در فلات ایران عوامل بارزی است که بار اول شرق و غرب را بهم مصادف ساخته و راه مراودات تجارتي و صنعتی را باز نموده است. اگر در اثر آمدن یونانی ها زبان و پرستش بعضی ارباب الانواع ایشان در شرق معمول شده، ایشان هم بنوبه خود تحت نفوذ شرق آمده در دیانت و طرز زندگانی آنها هم تغییراتی بعمل آمده است که هیچ کس منکر آن شده نمیتواند.

کشور ما طوریکه بعدها دیده میشود، همان قسمتی از فلات بزرگ ایران که در مقابل سلطه سیاسی یونانی اشکالات فوق العاده بر پا میکند، در مقابل نفوذ معنوی آنها هم مقابله شدید بخرچ میدهد چنانکه با وجودیکه زبان یونانی در سراسر مملکت رواج گرفته بود، زبان بومی (خروشتی) استقلال خود را حفظ نموده و حتی رسماً در یک رخ مسکوکات ایشان به مشاهده میرسد. از نقطه نظر دیانت شاهان یونانی مخصوصاً آنهائیکه در آخر به سلطنت رسیده اند مثل «مناندر» پیرو دین بودائی ما شده و لباس بومی ما را در بر میکرد. آنچه که در اثر همکاری قریحه یونانی و روح مذهبی صنعتگران مملکت ما بمیان آمده هنر ظریف «یونانو بودائی» است که ما در فصل دهم از آن به تفصیل ذکر خواهیم نمود. خلاصه این موضوع ها را که نتیجه تصادف روحیات یونانی و شرقی است کوتاه کرده به موضوع اصلی این فصل که عبارت از پیشرفت های نظامی یونانیان است، می پردازیم.

چون تفصیل جنگهای یونانیان با قشون هخامنشی از موضوع نگارش ما در این کتاب خارج است، برای اینکه سلسله گسیخته نشود از شرح گزارشات آن تا جائی که در خارج خاک باختر واقع شده بزودی گذشته مابقی را با مختصر تفصیلات ذکر میکنیم.

اسکندر بعد از وفات پدر خود «فیلیپ» با دسته قشونی که عده آن تقریباً به 37 هزار (32 هزار پیاده و 5000 سواره) میرسید و با نیزه های طویل و کلاه آهنی و زره کوتاه مسلح بودند، ب فکر انتقام جوئی از داریوش سوم هخامنشی داخل خاک آسیا شدند. اولین محاربه شدید بین طرفین کنار رودخانه «گرانینگ» واقع شد که در آن به علت تنگی جای و عدم امکان حمله عمومی تمام قشون هخامنشی تمهید محاربه به فتح یونانیان شروع شد و آسیای صغیر بدست آنها افتاد.

در محاربه دومی که در مقام های «سوخس Soches» و «ایسوس Issas» بعمل میآید و بجنگ «ایسوس» معروف است در خزان سال 332 ق.م. قوای داریوش دفعه دیگر شکست میخورد و قشون یونانی بعد از تهاجم بخاک مصر مربوط امپراطوری هخامنشی و اشغال شهر «ممفیس» کنار رود نیل دوباره بطرف شمال رخ نموده به تسخیر خاک آسیا ادامه میدهد. اسکندر بعد از «تیر Tyr»، بندر شامی کنار بحر روم، بطرف وادی فرات و دجله حرکت نموده در مقام «گوگامل» و «اربلس Arbeles» جنگ سخت دیگری واقع میشود که آنهم در اول اکتوبر 331 ق.م. به فتح یونانی ها تمام میشود. در اثر این فتح راه «بابلون» و «سوز»، دو شهر عمده، برای اسکندر باز شده و داریوش با سواران بلخی که معه او بودند، رجعت مینماید. سپس اسکندر بطرف شهر «پرسه پولیس»، مجلل ترین شهر هخامنشی، رخ نموده این شهر باشکوه را با تمام قصور آن طعمه آتش نموده انتقام حریق «اکروپل» را که «ایگزرس» هخامنشی آتش زده بود، میگیرد.

حینیکه اسکندر هنوز در شهر «سوز» بود، داریوش به امید اینکه اغتشاشی بین قشون مظفر یونانی رخ خواهد داد، در «لیدی» انتظار میکشید ولی خود را بطرف «هیرکانیا» کنار سواحل کسپین کشیده تا بکمک ساکنین ولایات شرقی که جنگی ترین قبایل امپراطوری بودند، کاری بکند. اما «بسوس» و «بارزانتس» حکمرانان بکتریان (باختر) و «درانجیان» (سیستان) از او برگشته در تابستان 330 ق.م. در «پارتیا» او را بقتل رسانیدند. «بسوس» قبل از اینکه اسکندر برسد بطرف بکتریان (باختر) مراجعت نموده بنام «دارای چهارم» اعلان سلطنت نمود. «ستی برزن» و «بارزانتس» که حین مراجعت از پارتیا با او یکجا بودند به محال حکومت های خویش، ولایات «اری» (هرات) و «درانجیان» (سیستان و فراه) پس آمدند.

مقاومت ایالات شرقی

اسکندر از کنار سواحل بحر الروم (مدیترانه) تا «سوزیا» (طوس حالیه، مشهد) در هر نقطه ئی که با قشون داریوش مصادف شد، آنها را پراکنده نموده و بدون اشکال پیشرفت خود را ادامه میداد. اما از روزیکه داخل ایالت «اری» (هرات) شد اشکالات بزرگ بمیان آمده سیر اقدامات او را فوق العاده بطی ساخت. اسکندر بعد از اینکه به ولایت «اری» نزدیک شد، «ستی برزن» حکمران آنجا مطیع شده

و حکومت آنجا را اسکندر مجدداً به او داده بفرم مقابله با «بسوس» حکمران باختر که اعلان پادشاهی نموده بود، افتاد. هنوز از منطقه ولایت «اری» خارج نشده بود که اهالی با حکمران خویش یکجا بغاوت نموده و «اناکزیپوس Anaxippos»، مشاور نظامی اسکندر، را با دسته قشون یونانی هلاک و معدوم نمودند. اسکندر مجبوراً عنان برگردانید. رئیس بغاوت کنندگان و حکمران ولایت فرار نمود. در نتیجه برای اینکه فکرش از اینطرف آرام شود، در مقام «ارتاکوانا Artacoana»، مرکز ولایت هری، محل هرات امروزی، عده یونانیان را امر اقامت داده و شهر «اسکندریه اری Alexandria Arian» را بنا نهاد. آنگاه بطرف «درانجیان» (سیستان و فراه امروزی) فرود آمد. حکمران این منطقه «بارزانتس» که نزد هندی ها فرار کرده بود، بدست آمده و بقتل رسید.

چون اسکندر تعمیل پروژه های بزرگی را در نظر داشت، با وجود حشمت و جلالش نجبای مقدونوی عموماً جاه طلبی و عظمت روز افزون او را به نگاه خوبی نمیدیدند و به اقدامات متهورانه او تنقید میکردند و تصمیمات بزرگ او را با افکار معتدل پدرش «فیلیپ» مقابله و مقایسه میکردند. چنانکه از جمله منتقدین او یکی «پارمینیان Parmenian» مصاحب و ندیم خصوصی فیلیپ بود.

حینیکه اسکندر در «فرادا پروفتازیا Phrada Prophtasia» یعنی فراه امروزی که به اسم «اسکندریه پروفتازیا» هم معروف است، رسید، نجبای مقدونوی بر علیه او توطئه تشکیل داده میخواستند او را بکشند اما کشف شده و «فیلولتاس Philotas» پسر ندیم فوق الذکر بجرم اینکه چرا واقعه را خاطر نشان نکرد با پدرش در خزان 330 ق.م. بقتل رسید و بعد ها «دمتریوس» نام قوماندان رساله محافظ خودش را هم بمناسبت همین قضیه محکوم ساخت.

مؤرخین یونانی اهالی فراه را «آریاسپ» قوم زارع و آرام طبیعت خوانده و ایشان را به صفت «نیکوکار» یاد نموده اند. ناگفته نماند که ساکنین فراه در زمان «سیروس» هم به صفات خوبی یاد شده اند و ایشان شاه هخامنشی را در جنگهای او بر علیه سیت ها کمک نموده اند و از یونانی ها هم دوستانه استقبال کردند.

سپس اسکندر رود خانه های «اتی ماندروس Etymandros» (هیرمند) و «اراکتس Arachotos» (اغنداب) را عبور نموده داخل ولایت «اراکوزی» (قندهار) شد و اینجا مجدداً عجله داشت که ترتیباتی بر علیه «بسوس» حکمران باختر بگیرد که باز هم در «اری» مرتبه دوم «ستی برزن» حکمران پیشین پیدا شده و آتش بغاوت درگرفت. اسکندر دسته قشونی تحت قوماندانیت «ارتباز Artabaze»، «اریگویس Erigyos» و «کارانوس Caranos» فرستاد. این دفعه «ستی برزن» مغلوب شده و از دست «اریگویس» بقتل رسید.

بسوس یا دارای چهارم در ایالت باختر

بعد از فرونشاندن آتش بغاوت ثانوی در ایالت «اری» (هری) خاطر اسکندر کمی آرام شده ب فکر مقابله با بسوس که 7000 سوار بلخی را دور خود جمع نموده بود، افتاد. چون ولایت «اراکوزی» هم در جنوبی ترین حصه امپراطوری خیلی موقعیت مهم داشت، شهر «اسکندریه اراکوزی» را در آنجا بنا نهاد و «ممنون Memnuan» نام مقدونوی را در آنجا حکمران مقرر نموده خودش از راه غزنی در ماه نوامبر 330 ق.م. بطرف وادی کابل روانه شد. چون شهر کابل فعلی در آن وقت قریه ئی بیش نبود، قدری بطرف شمال در مقام بگرام فعلی اساس شهر دیگری را گذاشت که به اسم «اسکندریه قفقاز» موسوم گشت.

یونانی ها کوه های «پاروپامیزاد» (هندوکش) را در اثر مقایسه با کوه های قفقاز، به «قفقاز هندی» مسمی ساختند و در اثر تصورات افسانه ئی خود چنین خیال کردند که در سابق «زوس Zeus» در قتل پر برف و سربفلک کشیده آن «پارامیتی لو تیتان Paramethee le Titan» را محبوس نموده بود.

در بهار 329 ق.م. اسکندر جبال هندوکش را عبور نموده پس از ورود به «دراپساکا Drapaska» (اندراب) داخل جلگه بکتریان گردید. «بسوس» حکمران باختر که اعلان شاهی نموده بود، تاب مقاومت نیاورده اراضی وسیعه بین «پاروپامیزاد» و «اکسوس» (آمو دریا) را رها نموده رهسپار شهر «نوتکه» بخارا شد تا ترتیبات مقاومت جدید را بگیرد. اسکندر شهر «اورنوس Arnus» (خلم قدیم) و «زاریاسپا Zariaspa» را که موسیو هاکن موقعیتش را در محل «شاه جوی»⁽⁸⁾ فعلی تعبیر میکند، اشغال نمود و در مقام اول الذکر بنای شهر اسکندریه دیگر را گذاشت. بعد از تصرف شهر بلخ رود آمو را ذریعه مشک هائی که در آن هوا یا کاه پر نموده بودند، گذشته به خاک سغدیان رسید.

آنگاه «اسپی تامن Spitamene» و «اوکزی یارتس Oxyartes» به «بسوس» خیانت نموده به اسکندر اطلاع دادند که اگر دسته قشونی به کمک آنها فرستاده شود «بسوس» را دستگیر خواهند نمود. چنانکه «پتولمی» قوماندان جدید گارد شاهی مامور اجرای این وظیفه شد. «بسوس» را خود اهالی قریه دستگیر نموده به «پتولمی» تسلیم نمودند. اسکندر به جرم اینکه چرا به پادشاه خود، «داریوش»، خیانت کرده و او را بقتل رسانیده بود او را قمچین زده و برای اینکه قضاوت شود، به بلخ فرستاد. سپس قشون اسکندر بطرف شهر «مارکندا» (سمرقند) پایتخت شمالی ترین ولایت امپراطوری حرکت نموده و آنرا متصرف شد.

دستگیر شدن «بسوس» برای اعاده صلح و امنیت ولایت سغدیان و بکتریان کفایت نکرد زیرا اسکندر قبل از اینکه هندوکش را دوباره عبور نموده، سوقیات خود را بطرف شرق ادامه دهد، مجبور شد که دو سال کامل در منتها الیه شمالی

مملکت بماند زیرا هنوز درین منطقه حکامی وجود داشت که مطیع نشده بودند و اگر هر کدام اعلان شاهی ننموده بود محض به ورود اسکندر تسلیم هم نشدند چنانکه از آن جمله یکی «اسپی تامن» است که با وجودیکه اسباب گرفتاری «بسوس» شده بود، ناگهان وضعیت مخالفت و دشمنی پیش گرفته و به کمک قبایل بربر سرحدی، اسکائی ها و مساجت ها و چندین قبیله دیگر آن که نسبت به مقدونوی ها سخت دشمنی گرفته بودند، مانند خطر مدهش در مقابل یونانیان پیدا شد. چون قبایل بربر چندین پست سرحدی یونانیان را کنار رود سردریا چور و چپاول نموده و منسوبین آنرا بقتل رسانیده بودند، اسکندر به آنطرف رو آورده چپاول کنندگان را که بالغ بر 30000 نفر میرسید پس پا ساخته و 7 شهر مستحکم ایشان را گرفت. حینیکه اسکندر شخصاً آنطرف سردریا مشغول مطیع ساختن «سیت ها» و بنا نهادن شهر «اسکندریه اقصی» در مقام «خوجند» و توقف دادن یونانی های خود در انتها الیه شمالی مملکت بود، خبر شد که «اسپی تامن» «مارکندا» (سمرقند) را محاصره نموده است.

اسکندر دسته قشون محدودی به کمک محصورین فرستاد ولی «اسپی تامن» چون به امورات جنگی قابلیت بلند داشت، جنرال های یونانی را کنار رود خانه «پولی ثمتوس Polythemtos» (زر افشان حالیه) عقب نشانند. اسکندر مجبوراً خودش به آنطرف توجه نموده بدون اینکه بتواند «اسپی تامن» را دستگیر کند، تمام دره زرافشان را تا بخارا پایمال نمود و چون زمستان فرا رسیده بود به بلخ مراجعت نموده و «بسوس» را در آنجا قضاوت نمود و حکم داد که در «اکبتان» (همدان) به دار آویخته شود. حین اقامت در بلخ اطاعت نامه «فارازمان Pharasman»، شهزاده خوارزمی، که بشرق کسپین اقامت داشت، دریافت نمود و همچنین نماینده ئی از طرف «سیت» های ماورای سردریا نزد او رسیده همه سر اطاعت فرود آوردند.

در بهار سال 328 ق.م. شورش دیگری در سغدیان به میان آمده و حینیکه دسته های قشون یونانی برای تمرکز به «مارکندا» میرفتند، «اسپی تامن» مجدداً در بکتریان نمودار شده و به دسته قشونی که به شهر «زریاسپ» (شاه جوی نزدیک بلخ امروزی) متوقف بود حمله نمود. درین موقع اول «پی تن Peithan» قوماندان شهر در صدد دفاع برآمد ولی موفق نشده اسیر شد. سپس «کراتر Cratere» با قوای بیشتری به مقابله برآمد و «اسپس تامن» را به عقب نشینی مجبور ساخت. نزدیک زمستان اسکندر «کونس Coenas» را در سغدیان گذاشته خودش برای گذرانیدن ایام سرما به شهر «نوتکه» رفت. درین فرصت باز «اسپی تامن» با دسته باختری ها، سغدیانی ها، مساجت ها و بربرهای حوزه سردریا در بلخ پیدا شد و این دفعه بالاخره بواسطه خیانت «مساجت» ها دستگیر و مقتول شده سرش را نزد اسکندر فرستادند.

اسکندر مدت زیاد زمستان را در شهر «نوتکه» بخارا به ترتیب امورات اداری لشکری و کشوری گذرانیده و چون «ارتباز Artabaz» سالخورده حکمران بلخ حین جنگهای «اسپی تامن» سبک دوشی خود را درخواست نموده بود،

«امینتاز Amyntas» مقدونوی را عوض او مقرر نمود. در بهار 327 ق.م. اسکندر دو نفر آخرین روسای بومی باختر و سغدیان را مطیع ساخته «روکزان Roxxane» (رخشانه) دختر قشنگ «اوگزیارتس Oxyartes» بلخی را به عقد ازدواج خود درآورد.

بدین قرار اسکندر دو سال کامل را با اشکالات فوق العاده و محاربات خونین در صفحات شمال در باختر و سغدیان گذرانید. در ین مورد اگر کمی تعمق شود عامل این همه اشکالات تنها اهالی بومی نبود بلکه از طرف یونانیان خود هم خیلی بزحمت شده بود. قبلاً در مورد قوطه فراه متذکر شدیم که اقدامات متهورانه او از دایره نظریات پدرش فیلیپ خیلی بلند رفته بود. البته محقق است که هر چه بیشتر نفوذ مقدونوی ها در آسیا منبسط میشود برای آنها بهتر است اما پس از اینکه اسکندر قائم مقام داریوش شد به طرز دربار سلاطین شرقی طبعاً چنین ادعا میکرد که اهالی امپراطوری مانند غلام مطیع فرمان او باشند و این امری است که اگر آسیائی های آنوقت تحمل میتوانستند اما بر مقدونوی های آزاد دشوار میگذشت چنانکه عده نجبا و اشخاص ذینفوذ که در میان آنها «کالیستن Callistheine» برادر زاده ارسطو مؤرخ خود اسکندر هم بود. از ین جهت بنای مخالفت را گذاشته و در اثر دستور آنها غلامان دربار توطئه مرتب نموده میخواستند اسکندر را به قمه بزنند اما باز مسئله کشف شده و «کالیستن» محکوم به قتل شد. با وجود این مخالفت ها توده قشون به او کاملاً مطیع بودند چنانکه اسکندر به این توطئه ها اهمیت نداده برای تعمیر پروژه بزرگ دیگر که عبارت از تسخیر صفحات جنوب شرقیکشور ما و هند باشد به حرکت افتاد.

صفحات جنوب و شرق هندوکش

اسکندر در بهار سال 327 ق.م. سلاسل هندوکش را از راه کوتل خاواک عبور نموده با 120 هزار نفر که فقط 30 هزار آن یونانی و مابقی بومیان آسیائی بودند به شهر «نیکا» که عبارت از بگرام باشد، رسید. ادخال بومی ها در قشون او از نقطه نظر سیاسی بود تا اهالی بومی را بیشتر بخود مربوط و مطیع سازد. در ین وقت در قشون خود بعضی ترتیبات جدید هم گرفته و مخصوصاً دسته های کوچک و سریع حرکت را برای حمله و تعقیب دشمن تنظیم نموده بود. مشارالیه هنوز از «نیکا» حرکت نکرده بود که «تاگزیل» یکی از راجاهای منطقه شمال اندوس به او پناه آورده بعد از تقدیم فیل های جنگی بقسم تعارف درخواست نمود که او را در مقابل دشمنش «پوروس Porus» کمک کند چنانکه همین بی اتفاقی های راجاهای هندی قشون یونانی را تا آخرین سرحد پنجاب کشانید.

بهر جهت اول از همه اسکندر به فکر مطیع ساختن اهالی دره «کوبها، کوفز، کوفن» (کابل) افتاده سپس قشون خود را به دو دسته تقسیم نمود. یک دسته را تحت قوماندانیت «هفیسستیون Hephastian» و «پردیکارس Perdicas» مامور

ساخت که اهالی مناطق جنوب کابل را مطیع سازد و خودش با دسته دیگر با قبایل مناطق شمال مصادف گردید. در رفتن خود اسکندر از راه نجراب، تگاب جانب کنرها شک و شبه نیست زیرا مؤرخین یونانی واضحاً هم این مطلب را نوشته اند. راه بزرگ رفت و آمد قافله و زوار بین کاپیسا و لمپاکا (لغمان) و بالاخره «نگاراهارا» و هند همین راه بود. در باب دسته دیگر قشون که در راه سواحل جنوبی رود کابل عازم شرق شده اند، امکان قوی می‌رود که از «کوبها» یا «کوفن» (کابل فعلی) گذشته و تقریباً از همین نقاط راه امروزی عبور نموده باشند. این دسته با «تاگزیل» راجای سند از جلال آباد امروزی و درهٔ خیبر فعلی گذشته قبل از رسیدن اسکندر به ساختن پل روی رود سند مشغول شدند. ناگفته نماند که این دسته قبل از رسیدن کنار سند، مقام «پوسیلا Peucila» یا «پوسه لاوتی Peucelaoti» (قریب سند) را اشغال نموده و شهزاده اینجا «ابی سارس» راجای کشمیر فرار را بر قرار ترجیح داده گریخت.

خود اسکندر قراریکه موسیو «فوشه» میگوید از راه نجراب و تگاب که در آن وقت راه عمومی بود به لغمان و «خواسپ Choasp» یعنی کنرها رسیده و «اسواکا Acuakas» قبایل بومی مقاومت شدیدی نشان دادند چنانکه خود اسکندر هم در بین جنگ به ضرب تیری زخمی شد. چون اهالی بومی از فراز کوه ها جنگ را ادامه میدادند و مطیع ساختن آنها وقت بکار داشت، اسکندر یکی از جنرال های خود «کراتیروس Kratiros» را برای مقابله و سرکوبی آنها مقرر نموده و خودش از درهٔ علیای کنرها بطرف اسمار رفت.

فصل پنجم

سلطنت موريا

ادامه دارد.

یادداشت ها:

- (1) - هنوز در سال 1315 نام آریانا در آثار کهزاد دیده نمیشود. (ب.ف.ک.)
- (2) - آریین اصطلاحی است که اروپائی های نژادپرست بکار میبرند و ما با آن کاری نداریم. استاد کهزاد در عوض از نام آریا و آریائی و مخصوصاً آریائی باختری استفاده میکند که جزء تاریخ کشور ماست. آنهایی که هنوز هم فرق آریین و آریائی را نمیدانند، بهتر است این آثار را مطالعه نکنند زیرا در این آثار بحث علمی میباشد نه مناقشات سیاسی. (ب.ف.ک.)
- (3) - صفحه 322 Cambridge History of India ملاحظه شود.
- (4) - کیمبریج هستری آف اندیا
- (5) - موضوع تحول کلمه پشتون یا پختانه از «پکت ها» در مقاله فاضل محترم مولانا یعقوب حسن خان در سالنامه سال 1312 مجله کابل ملاحظه شود.
- (6) - اگنی امروز هم در هندوستان معروف است.
- (7) - زوراستر در 570 ق.م. در راگا () متولد شده و در 540 ق.م. در ایالت سیستان به شهر «زرانگه» (زرنج) رفت و در 493 ق.م. وفات نمود.
- (8) - با شاه جوی مقر مغالطه نشود.